

ایران عصر نادر شاه در سفرنامه ژان اوتر

○ فریدون شایسته

○ سفرنامه ژان اوتر (عصر نادر شاه)

○ نگارش: ژان اوتر

○ ناشر: جاویدان، چاپ دوم، ۱۳۶۶، ۳۶۰ ص.

سران بزرگی همچون ناپلئون بناپارت که تقریباً در همان قرن می‌زیسته مقایسه کرد. دکتر اقبالی از اینکه نادر را ناپلئون شرق خوانده‌اند دچار شگفتی شده و در مقام مقایسه آن دو، نادر را به زعم خود بزرگتر از او بر شمرده است. مقایسه ناپلئون و نادر را از دیدگاه دکتر اقبالی می‌خوانیم:

«ناپلئون امپراتور ۲۴ میلیون نفر ملت انقلابی، باسواد و مصمم و با هدف بود فرانسه یک سرزمین پرآب و هوای معتدل با کشاورزی ممتاز و راه‌های شوسه بی‌شمار، دانشگاه‌ها و مؤسسات علمی و بویژه داشتن یک گروه بزرگ از علما و محققین و دانشمندان معروف برای یاری، در اختیار داشته است. به عکس نادر شاه از یک سو سرزمینی کوهستانی، وسیع، گرم، خشک و کم آب در اختیار داشت. از سوی دیگر از نظر مادی و انسانی مملکتی کم جمعیت و بی‌سواد و غرق در خرافات و از نظر کشاورزی و آبادی ویران شده و از نظر صنعت و علوم و فنون و راه و نیروی دریائی و غیره صفر بوده است». مابه جای داوری درباره دیدگاه دکتر اقبالی نسبت به نادر شاه و پرهیز از اطاله کلام، پس از نقل مباحث مهم سفرنامه ژان اوتر به نقل دیدگاه یکی از اساتید برجسته دانشگاه‌های ایران، شادروان دکتر محمد اسماعیل رضوانی درباره اقدامات نادر و اوضاع اجتماعی دوره وی می‌پردازیم.

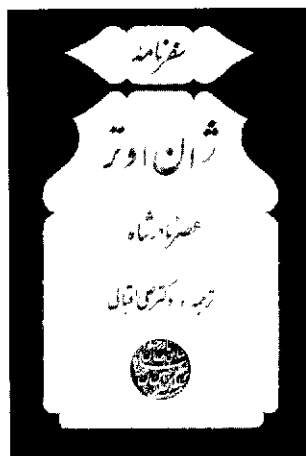
اکنون سفرنامه ژان اوتر را مورد مطالعه قرار می‌دهیم: صفحاتی از سفرنامه به دیدار اوتر از نواحی تحت سلطه امپراطوری عثمانی اختصاص یافته که متضمن اطلاعاتی درباره آب و هوا، ساکنان و مشکلات مردم آنجا است. اما در این مقاله آن قسمت از سفر نامه که برای مطالعه تاریخ ایران عهد نادرشاه مهم به نظر می‌رسد مورد توجه و معرفی قرار گرفته است. ژان اوتر درباره شایعه مرگ نادر شاه در سال ۱۷۳۹ میلادی و اقدام رضاقلی میرزا فرزند نادر می‌نویسد: «در آغاز سال ۱۷۳۹ در اصفهان شایع شد که نادر شاه ارتش خود را از دست داده و خودش هم در هند کشته شده است. برای رضاقلی میرزا که این خبر مژده خوبی بود آن را باور کرد و با چنین وانمود کرد که باور کرده است. از این رو برای اینکه از تخت و تاج خود مطمئن شود در آغاز، شاه‌طهماسب و فرزندان و همه خاندانش را که در سبزوار

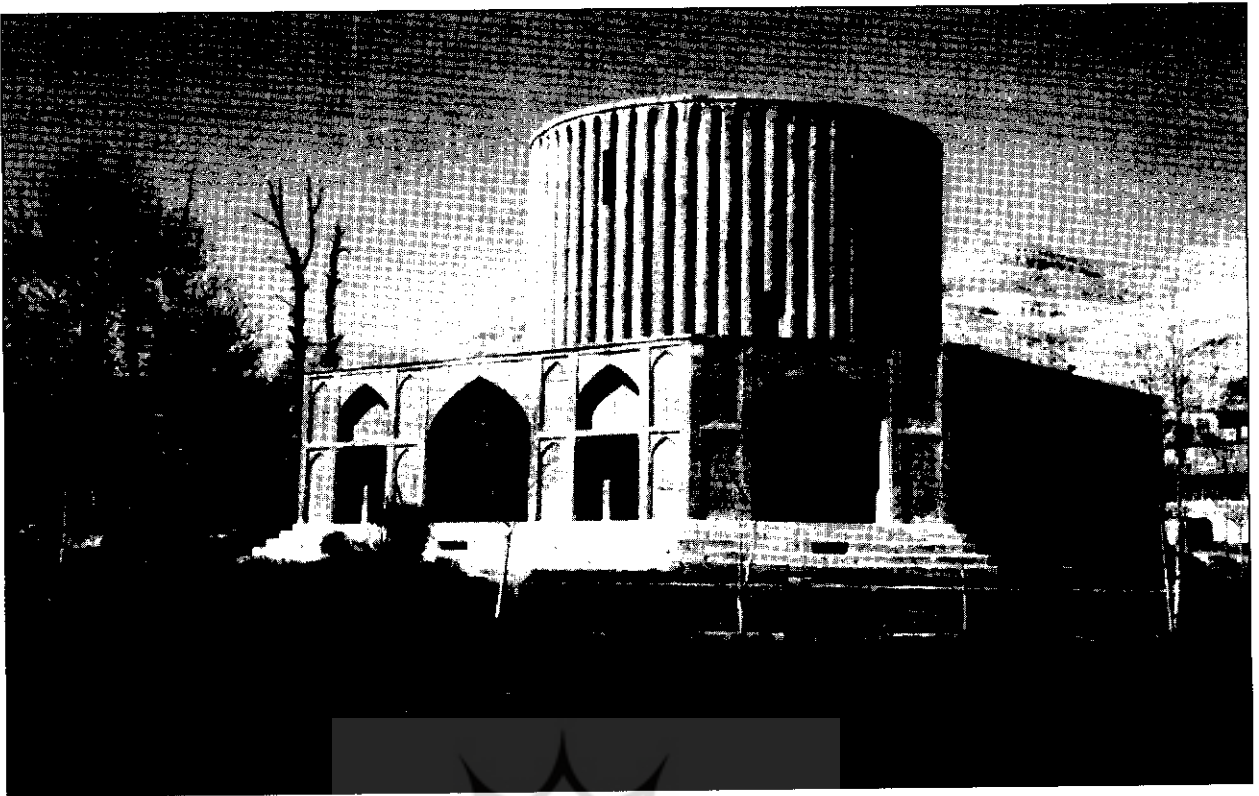
ژان اوتر، فرستاده ویژه لویی پانزدهم، پادشاه فرانسه بود که از سال ۱۷۳۴ تا ۱۷۴۳ به مدت ۹ سال در شرق به سر برد و مناطق مختلف ایران را مورد بازدید قرار داد.

مسافرت او به ایران همزمان با جهانگشایی‌های نادر شاه بود از این رو سفرنامه ژان اوتر یکی از منابع ارزشمند برای آگاهی از جنبه‌هایی از حکومت نادر و اوضاع ایران و ممالک همجوار در زمان نادر شاه است. کتاب با مقدمه‌ای انتقادی از مترجم آغاز می‌شود. دکتر علی

اقبالی در این مقدمه ژان اوتر را نیز از موران سیاسی می‌خواند که برای خدمت به کشور متبوع خود به شرق آمد و اطلاعات و گزارش‌های لازم را به فرانسه ارسال نمود. وی ضمن انتقاد از روحیه برتری جویی و تقدم طلبی اروپائیان نسبت به شرق، در مجموع به انگیزه‌ها و اهداف و دستاوردهای سفر اروپائیان از جمله اوتر، چندان خوشبین نیست. مترجم بخشهایی از مقدمه را نیز به گزارش و تحلیلی از نادر شاه و اوضاع ایران در آن عصر اختصاص داده، سعی می‌کند علل ناکامی‌های نادر در کشورداری را روشن سازد.

وی از حیث نبوغ نظامی، نادر را از چهره‌های نامدار نظامی در تاریخ بر شمرده و عدم توفیقات کشورداری او را ناشی از مشکلات طبیعی و اجتماعی جامعه دانسته است. به نظر می‌رسد این قضاوت مترجم ناشی از عدم اعتنا به نوشته‌های ژان اوتر و دیگر مورخان و محققان عصر افشار باشد. دکتر اقبالی در باره توانمندی‌های نظامی نادر می‌نویسد: نادر شاه در فتح هندوستان نشان داد که از نظر نبوغ سیاسی و نظامی و مردم‌داری و مردم شناسی بعد از کوروش کبیر تالی نداشته است و حتی نمی‌توان او را با





کاخ خورشید، کلات نادری

**«ژان اوتر» از انجمن ملی دشت مغان
که منجر به انتخاب نادر به سلطنت شد،
سخن گفته است و از نوشته‌های وی
چنین بر می‌آید که نادر با تدبیر و نیرنگ
خواسته است تا انتخاب خود را به مقام سلطنت،
ناشی از نشست سران و بزرگان
کشوری و لشکری و توافق حاصله آن
قلمداد کند**

داشته‌اند. (ص ۱۵)

فرماندار دژکلات خراسان بود. «(ص ۱۲۰) بر اساس همین ادعا، مترجم کتاب در مقدمه آورده است: در این کتاب بر خلاف نوشته بسیاری از مورخین، پدر نادر قلی نه چوپان بوده و نه پوستین دوز. او فرزندیکی از سران بر جسته ایل افشار بوده و خاندان او حکام موروثی دژ کلات بوده‌اند و این نسبت تحقیرآمیز را تاریخ نویسان متملق و مداح بازماندگان صفویه و قاجاریه درباره این مرد تاریخی مبذول

بازداشت بودند کشت به من اطمینان دادند که به بچه‌های درون شکم زنان شاهی هم رحم نکرده است تا وارثی از شاه نگون بخت صفوی باقی نماند» (ص ۹۳) ژان اوتر درباره اداره مملکت ایران در دوره شاه سلطان حسین صفوی، آخرین فرد خاندان صفوی نکته‌ای را یادآور شده که در منابع دوره صفوی می‌توان شواهدی برای آن مثال آورد. وی نوشته است: «شاه سلطان حسین سلطنت خود را در اختیار خواجه سرایان قوی شده

گذارد و این نفوذ به حدی رسید که احراز دولت و مقام‌های مملکتی، دیگر به ارزش و لیاقت افراد بستگی نداشت. هرکس بیشتر هدیه و پول می‌داد مقام به او سپرده می‌شد و برای حفظ مقام می‌بایستی هر چند یک بار، هدیه‌ای تقدیم داشت. با وجود این، باز هم اطمینان خاطر به حفظ مقام خریداری شده در میان نبود. خواجه سرایان هم مانند وزراء به اندازه‌ای در نفاق و تفرقه بصرمی بردند که حکم دو گروه رقیب را داشتند و هم‌شان این بود که مقامات گروه مقابل را واژگون کنند.» (ص ۹۶)

ژان اوتر در ادامه از لشکر کشی میرویس و عدم چاره اندیشی شاه حسین صفوی سخن گفته و درباره وضع رقت بار مردم اصفهان در ایام محاصره پایتخت توسط افغانه می‌نویسد: «خواروبار در شهر نایاب شد تا بدانجا که همه جور حیوانات را خوردند. گرسنگی آن اندازه شد که خود شاه هم نان نداشت. ناچار شد که شهر را به دست دشمن بسپارد و تاج را رها نماید.» (ص ۱۰۹)

ژان اوتر نادر را فرزند یکی از افراد پرآوازه و صاحب منصب معرفی می‌کند و می‌نویسد: «پدرش یکی از عمده‌ترین افشارهای قبایل ترکمن و

منابع تاریخی و تحقیقات محققان، ادعای ژان اوتر را در باره نسب خانوادگی نادر تایید نمی‌کنند و نمی‌توان هم بر اساس فرضیه دکتر اقبالی، انتساب نادر را به پدری پوستین دوز توطئه وابستگان به دودمان صفویه و قاجاریه دانست. ژان اوتر از انجمن ملی دشت مغان که منجر به انتخاب نادر به سلطنت شد سخن گفته است. از نوشته‌های وی چنین بر می‌آید که نادر با تدبیر و نیرنگ خواسته است تا انتخاب خود را به مقام سلطنت ناشی از نشست سران و بزرگان کشوری و لشکری و توافق حاصله آنان قلمداد کند. نوشته ژان اوتر خود گواه این واقعیت است: «... تهماسب قلی خان (نادر) در همه مسائل پخته و با تدبیر بود برای اداره این جماعت عظیم هر چند نماینده را به یک افسر مورد اعتماد سپرد تا در چادرهای خود از آنان پذیرائی شایان بنمایند و در ضمن رفتار و گفتار هر یک را هم زیر نظر داشته باشند.» (ص ۱۳۵)

ژان اوتر درباره لشکر کشی نادر به هند و تسخیر آن کشور، اختلافات درونی سرداران محمدشاه گورکانی را موجب آشفته‌گی اوضاع مملکت دانسته

و تصمیم بر لشکرکشی را ناشی از ارسال دعوت نامه‌های سرداران هند عنوان می‌کند: «نامه‌های نظام الملک و سعادت خان را نادر دریافت کرد. آنان صمیمانه درخواست کرده بودند که نادر شاه با ارتش خود به هندوستان عزیمت نماید.» (ص ۱۵۰) ژان اوتر درباره ارتش نادر و تلاش وی برای ترغیب سپاهیان به لشکرکشی می‌نویسد: «یک ارتش نیرومند بیش از یکصدویست هزار نفری رادرسر کرد. بدانها پوشاک، اسلحه و اسب داد و وعده کرد نیمی از غنائم که در هند به دست خواهند آورد مال آنان خواهد بود.» (ص ۱۵۱)

ژان اوتر درباره قتل عام دهلی توسط نادر آغاز ماجرا را از انتشار شایعه مرگ نادر شاه دانسته است و می‌نویسد: در نزدیکی‌های غروب روز دهم مارس، در همه جا انتشار دادند که نادر شاه مرده است. مردم هند بپاخواستند و فریاد برآوردند و اسلحه به دست گرفتند و در کوچه و بازار به هر قزلباشی (منظور سپاه ایران) که برخوردند او را کشتند و به سوی دژدهلی شتافتند و در این قیام که در تمام شب دوام داشت می‌گویند بیش از ۲۵۰۰ سرباز ایرانی را به قتل رسانیدند. نادرشاه فرمان قتل عام صادر کرد. در این کشتار، بیش از دویست هزار نفر جان باختند. (صص ۱۶۵-۱۶۶)

ژان اوتر از ازدواج بین شاهزاده خانم کامبخش، دختر محمد شاه و پسر نادرشاه، نصرالله میرزا سخن گفته و نوشته است که از سوی محمد شاه گورکانی، تمام سرزمین‌های آن سوی رودخانه «اتک» و رود سند «ناله سنگر» که شاخه‌ای از آن است، پیشاور، کابل، غزنین، کوهستان‌هایی که در آن افغان‌ها زندگی می‌کنند، دژهای «تکیر» و «سکیر» خداداد آباد،



سرزمین جوکی‌ها (سیک‌ها)، مکران، بلوچ‌ها با شهرهای آنها، دژها و روستاها و همه تواب مربوطه، واگذار و از این پس جزء ایران قلمداد شد. (ص ۱۷۱) ژان اوتر ضمن شرح نواحی مختلف ایران که از آنها دیدن کرده، از فلاکت و تیره روزی مردم پرده برداشته و حقایق تلخ و تکان دهنده‌ای را پیش روی خوانندگان قرار می‌دهد: «... در تمام این راهها، بدبختی‌ها و بیچارگی‌های زیادی دیده می‌شود. مردم در اثر جنگ و یا بدرفتاری مامورین از ملک تاراندن شده و به کوهستان‌های لرستان پناه برده‌اند و در آنجا هم باز از آزار برکنار نبوده‌اند. باین نامنی‌های طولانی زمین‌ها نکاشته و خانه‌ها ویران مانده‌اند. اگر در پاره‌ای از جاها کسانی باقی مانده‌اند روزگار سختی را می‌گذرانند. تلاش برای پیدا کردن گوشت، برنج و غذاهای خوراکی بهبود یافته و در جاهائی هم که زراعت می‌نمایند نان و ماست و سبزیجات و غیره به زحمت دریافت می‌گردد. فقری را که در هنگام رفتن به اسپهان (اصفهان) دیده بودم مرا آزموده کرده بود. لذا وادار شدم که در مسافرت تازه پیش‌بینی‌های بیشتری بنمایم.» (ص ۱۷۵)

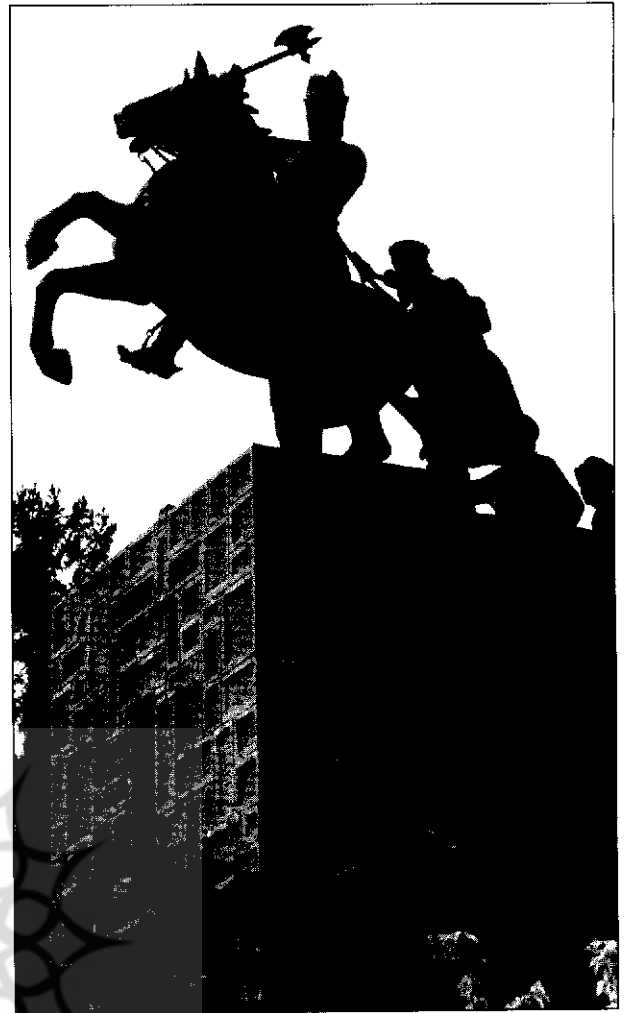
ژان اوتر درباره رفتار نادرشاه با همسایگان ایران می‌نویسد: یکی از آئین‌های سیاسی نادرشاه این بود که پیوسته خواسته‌های تازه‌ای را عنوان کند و یا درباره قراردادهای اشکال تراشی نماید تا از همسایگانی که دلخوش نیست بیهانه قطع ارتباط به دست آورد. هیچ یک از شاهان ایران مانند نادرشاه به دربارهای ترک‌های عثمانی و روس‌ها و دیگران بی در پی و در فواصل کوتاه سفیر نفرستاده و آنان را خسته نکرده است. هدف عمده نادر شاه از اعزام سفیر بیشتر برای اطلاع از جریان کار کشورهای همسایه و آگاهی از برنامه‌ها و کارهای آن‌ها بوده است. (ص ۱۸۰)

ژان اوتر در حین شرح دیدار خود از ناحیه ماهیدشت کرمانشاه، از ملاقاتش با یکی از مردان کرد سخن گفته که ذکر این ماجرا، عمق تیره‌روزی جامعه ایران در آن دوره را نشان می‌دهد. «... یکی از کردها به چادرم آمد تا مرغ‌های خود را بفروشد. یک دختر ۱۲ تا ۱۳ ساله گندمگون و خوش اندام و زیبایی همراهش بود او قیافه بزرگ منشی داشت. تنها یک پیراهن ساده نخی بدنش را پوشانیده بود. سرش برهنه بود و یک حلقه آهنی به قطر ۲ سانتیمتر از یکی از پرک‌های بینی‌اش آویزان بود. اینگونه حلقه‌ها را از برای زینت به کار می‌بردند. حلقه کسانی که ثروتمند می‌باشند از طلا یا نقره است. این دختر دو کوزه سفالی شیر و قیماق (سر شیر) با خود داشت.

سلام کرد و آنها را جلوی من گذاشت و عقب کشید و هر دو دست را که نشانه بسی احترام است بر سینه خود نهاد. از پدرش که یک شلوار کرباسی بیش از او داشت پرسیدم چرا فرزندش را بهتر از این نمی‌پوشاند او به فارسی پاسخ داد: پیداست که مطلب به نظر شما ساده است. دستگاه نادر شاه را نمی‌شناسید پیش از اینکه بتوانم به لباس خود و فرزندم بپردازم. باید در اندیشه قطعه نانی باشم. ناچاریم هر چه داریم بفروشیم و با پول آن مالیات بپردازیم. اکنون از من سه تومان مالیات می‌خواهند. نمی‌دانم آن را از کجا فراهم کنم. گله گوسفند و چهارپایان و اثاثیه و لباسهایم را تحصیلداران بردند. تنها چند میش برایم مانده و از شیر آن من و این دختر تغذیه می‌کنیم. البته وقتی او مرا از دست بدهد، بدبخت‌تر خواهد گشت. همه بسته به این است که من بتوانم مالیاتم را بپردازم.

من به حال این مرد و دختر بسیار رقت آورده و ناراحت شدم اما در شرایطی نبودم که بتوانم به او کمکی بنمایم و آنان را از بیچارگی و درماندگی نجات دهم.» (ص ۱۸۱)

ژان اوتر در باره افکار مالیکولیایی نادر پس از بازگشت از هند می‌نویسد: «نادر شاه پس از اینکه به پایتخت هندوستان دست یافت طی



اعلامیه‌هایی که به حکام فرستاده بود، رعایای ایران را از پرداخت سه‌سال مالیات معاف کرده بود. بعداً اندیشه‌اش تغییر یافت و دوباره دستور داد که مالیات هم‌چنان مانند گذشته جمع آوری شود و عقب افتاده‌ها هم وصول شود و از روز معافیت، اخذ مالیات آغاز گردد. از مالیات گذشته، یکصد هزار دست لباس برای سربازان خواسته بود و برای اینکه به سرعت تهیه شود تعداد آن را بین شهرهای مملکت سرشکن کرده بود تا در آن شرکت کنند.» (ص ۲۰۶)

ژان اوتر به ارزش غنائم به دست آمده از هند که آن را بیشتر از هفتاد کرور روپیه دانسته، اشاره می‌کند و در مورد انتقال عده‌ای از اهالی هند به ایران و پی آمد مهاجرت اجباری آنان می‌نویسد: «نادرشاه بیش از ۵۰ نفر از نویسندگان و دانشمندان دیوانی و پزشکان را هم با خود به ایران می‌آورد. هدفش گسترش آموزش و اطلاعات و هنرها و کارهای دقیق علمی و فنی هندوستان به ایران بود. چون این عده خود را مانند اسراء می‌دیدند می‌کوشیدند تا وسیله آزادی خود را به دست آورند. بدین جهت پاره‌ای فرار کردند و موجب شدند که بقیه در فشار قرارگیرند، خودکشی کرده و یا مسلمان شوند.» (ص ۲۰۷)

نوشته‌های ژان اوتر بیانگر این واقعیت است که مال دوستی و زرپرستی، زیربنای همه اقدامات نادر در برپائی لشکرکشی‌ها بوده است. وی یکی از اقدامات نادر را که در بازگشت از هند جهت بازپس‌گیری غنائم سپاهیان صورت گرفته است چنین شرح می‌دهد: «... نادر شاه فرمانی صادر کرد که سربازان از غنایم و از بارهای دست و پاگیر آنچه که سنگین است به خزانه‌دار بسپارند تا بتوانند از خستگی بیشتری در امان باشند. فرمان به سرعت اجرا شد و به دنبال آن چون شنید افسران و سربازان

جواهرات و چیزهای خیلی قیمتی را پنهان کرده‌اند برای اینکه همه را در اختیار خود داشته باشد در فرمان دیگری پیش دستی نمود و دستور داد از یک یک آنها و کوله پشتی‌ها بازدید بعمل آید هر چه بود بدست آوردند و در برابر به هریک از سربازان پنج هزار روپیه و به افسران مبلغ خیلی بیشتری پرداخت کرد و آنان را راضی نمود.» (ص ۲۰۸)

ژان اوتر در شهر اربیل با افراد فرقه یزیدیه دیدار کرده و درباره آنها می‌نویسد: «اصل یزیدی‌ها، از کرد است. آنان خود را پیر و شیخ هادی می‌دانند اما در حقیقت آنان نه مسلمانند، نه عیسوی، نه یهودی، نه بت‌پرست. در آغاز صوفی بوده‌اند، کم کم به پس‌ماندگی و پسگرانی و تعصب خشک گرائیده‌اند. شیخ‌های آنها عمامه سیاه برسدارند.» (صص ۲۶۷-۲۶۸)

شادروان دکتر رضوانی درباره اقدامات نادر و دستاوردهای دوره سلطنت وی در یک گفت و گوی علمی چنین می‌گوید: «با ظهور نادر مشکلات ایران از جهت تجاوزات روس‌ها و عثمانی‌ها از میان رفت، جنگ‌های دائمی او هم جز ویرانی و تباهی چیزی به بار نیاورد. او بیست سال تمام فاتحانه جنگید. در خلال این مدت نیروی جوان مملکت نابود شد. البته نه در میدان جنگ، چون نادر در جنگ‌ها بسیار کم کشته می‌داد. برای مثال در جنگ کرنال از سپاه او فقط ۵۰ نفر کشته شدند اما او هند را فتح کرد. بیشترین تلفات او در بین راه‌هایی بود که طی می‌کرد. سربازان او غالباً از سرما و گرما و عدم بهداشت نابود می‌شدند به طوری که وقتی بخارا را فتح کرد به ابوالفیض خان ازبک گفت: من نه پول می‌خواهم نه جواهر، من فقط سرباز می‌خواهم چون دیگر هیچ آمیدی به جمع آوری سرباز در داخل ایران نداشت. نکته مهم‌تر اینکه مخارج جنگ‌ها را هم ملت ناگزیر بود تامین کند آن هم نه با رضایت خاطر بلکه با زور. او یکی دو سال قبل از هر جنگ نقشه می‌کشید و مامورانی می‌فرستاد تا در مسیر حرکت او آذوقه جمع کنند. طبعاً این آذوقه را مردم باید تامین می‌کردند ولی آنها هیچ وقت از غنائم جنگی بهره‌ای نمی‌بردند چون نادر آنها را در کلات انبار می‌کرد. نه سد می‌ساخت نه ساختمان و نه راه و جاده. بنابراین مردم از یک دست می‌دادند بدون اینکه از دست دیگر دریافت کنند»^۱

پی نوشت‌ها:

۱- محمد محسن مستوفی گزارش تکان دهنده و ناگواری از محاصره اصفهان و بینوایی مردم داده است: «... به خانه مردی نقشبینه فروش که در میدان شاه دکان داشت رفتیم. در زیرزمین که درب آن را کاهگل کرده بودند به گمان آنکه البته در آنجا در زیرزمین گندم یا آذوقه مخفی کرده باشند، درب آن را مفتوح نموده چون داخل زیر زمین شدند چهارده جوال که هریک صد من تبریز یا بیشتر می‌گرفت در بالای سکوها ایجری که زیر آنها خالی بود گذاشته چون تاریک بود به محض ملاحظه جوالها همگی جزم نمودند که گندم یا آرد یا هردو خواهد بود. در کمال سرور و خوشوقتی گویا که فتح قلعه خیبر نموده برسر جوال‌ها رفته، و چون سرآنها را گشوده، تمام زر عباسی تازه سکه بود. در نهایت تکدر و مایوسی باز سر آنها را بسته از آنجا بیرون آمدند. غریب‌تر آنکه صاحب خانه با وجود آن قدر زر از گرسنگی مرده و کسی نبود که او را دفن نماید و عجیب‌تر آنکه با وجود زر نقد بی‌حساب بی‌صاحب چینی در چنان وقتی احدی از رقفا و ملازمان شاهی که همراه کمترین بودند، مطلقاً احدی اراده دخل و تصرف در آن زر‌ها نکرده و بیرون آمدند و دانسته، فقیر به ایشان تکلیف نمود که قدری بردارید و تقسیم نمایند همگی ابا و امتناع کردند که زر و طلا و نقره به چه کار ما می‌آید، ما هر یک مبلغ‌ها داریم و آنچه خواهند به قیمت یک من آذوقه می‌دهیم.» مستوفی، محمد محسن: زبده‌التواریخ، به کوشش بهروز گودرزی، انتشارات موقوفات دکتر محمود افشار، چاپ اول ۱۳۷۵، ص ۱۳

۲- گفتگو با استاد محمد اسماعیل رضوانی، کیهان‌فرهنگی، سال پنجم، دی ماه ۱۳۶۷، شماره ۱۰ ص ۷